



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
موسسه مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

# الهیات رهایی بخش یا الهیات سفیدتر؟

لیلی مصطفوی کاشانی

غالباً پژوهشگران برای شناخت فرهنگ دینی در آمریکای لاتین به بررسی فرهنگ ملی و بومی آمریکای لاتین و ارتباط این فرهنگها بانظامهای ایبریک (اسپانیا و پرتغال) و همچنین چگونگی شکل‌گیری نظام مذهبی کاتولیک و نهادی شدن این کلیسا می‌پردازند و همراه با آن نیز مسائل ناشی از به هم ریختگی نژادی در این قاره‌ها را مطرح می‌کنند و در نتیجه، کار شناخت و بررسی وضعیت دین در آمریکای لاتین را بسیار مشکل می‌سازند.

در حال حاضر چنین ارزیابی می‌شود که اگر آمریکای لاتین در زمینه ادبیات و موسیقی آفریقایی - برزیلی درخشش بسیار داشته است، به همان نسبت نیز مهد تنولوژی کلیسای نوین هم بوده است. به عبارت دیگر الهیات رهایی بخش یک پدیده آمریکای لاتینی بوده و تلاشی است از جانب تنولوگهای برجسته آن برای آشتی دادن دین با فشارهای سیاسی و اقتصادی و در این راستا نقش گروههای غیرروحانی و کلیساهای پایه نیز نمایانگر آگاهیهای نوین در آمریکای لاتین است.

بدین ترتیب، با توجه به اهمیت سیر کلیسا در آمریکای لاتین، قبل از بازگو کردن گفتگوهای انجام شده در آرژانتین، مقدمه کوتاهی درباره الهیات رهایی بخش بازگو می‌شود تا خواننده ضمن مطالعه پرسشها و پاسخها، با زمینه امروزی الهیات رهایی بخش آشناتر باشد. عمده مسائل موردبحث در الهیات رهایی بخش به شرح زیر به طور خیلی خلاصه مطرح می‌شود.

از اوایل دهه ۱۹۶۰ حرکتی در کشورهای آمریکای لاتین، به ویژه برزیل و پرو، در سلسله مراتب پائین کلیسا به وجود آمد و این سؤالها را مطرح کرد که آیا کلیسا همچنان باید مردم را به تمکین و عافیت طلبی تشویق کند؟ در این صورت با توجه به فقر روزافزون مردم، معنای اصلی مسیحیت (محبت به همسایه) چیست؟ آیا کلیسا نباید در مبارزه‌ای که خارج از دیوارهای کلیسا در گرفته است، در کنار قربانیان خشونت و استثمار بایستد؟ در حقیقت الهیات رهایی بخش تلاشی نظری در جهت پاسخ دادن به این سؤالها است و کتاب «گوتی ارز» تحت عنوان الهیات رهایی بخش بیانیه آن به شمار می‌رفت. اما تحرک کلیسای رادیکال به حیطة نظری محدود نماند و در صحنه عملی کشیشها و مبلغین مسیحی در میان طبقات فقیر شهر و روستا، «کلیساهای پایه» را تشکیل دادند؛ در ضمن به سازمانهای سیاسی و مردمی و در مورد نیکارآگفته حتی

به درون یک دولت انقلابی هم راه یافتند.

بدین ترتیب تصمیم بنیانگذاران رهایی بخش در جهت «گزینش به نفع فقرا» اولیتهای را تغییر داد و با انکار جدایی زندگی مذهبی با زندگی سیاسی و اجتماعی، دوگانگی خدای ممت و خدای حیات را نفی کردند و تأکید داشتند که این دوگانگی، صرفاً حربه‌ای برای اعمال ظلم بوده است. بازخوانی کتاب مقدس (تفسیر و تأویل آن بر اساس مکتب هرمنوتیک) و بازسازی مفاهیم کتاب مقدس در پرتو واقعیات زندگی امروزی نیز الهیات رهایی بخش را به نیرویی برای دگرگونی جامعه تبدیل می‌کرد. با انتشار دو سند واتیکان در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۶ نوشته کاردینال راتزینگر، ریاست جماعت ایمان واتیکان و مشاور پاپ، موضوع حالت مناقشه‌آمیز پیدا کرد و این مناقشه طی سالهای اخیر همچنان ادامه داشته است.

ناگفته نماند که برخوردها و تضادهای مربوط به مسائل تنولوژیک غالباً در چارچوب آکادمیک یا حوزوی و ژورنالهای علمی محدود می‌شوند که این امر در مورد الهیات رهایی بخش صدق نمی‌کند. این نهضت در جهان مسیحیت از همان آغاز بحث‌انگیز بوده و هنوز هم دشمنان بسیاری دارد. افرادی آن را به کمونیسم منسوب کرده و یا آن را بستر تروریسم می‌شناسند. بدیهی است که این نوع تبلیغات افراطی سؤال‌انگیز شده و بسیاری از اساتید فن و صاحب نظران را به ارزیابی مجدد این نهضت واداشته است.

از انتشار کتاب کلیاتی درباره الهیات رهایی بخش در حدود ۵ سال می‌گذرد و تاکنون به تدریج به نگارنده ثابت شده است که قضاوت درباره این حرکت بر اساس هویتی بود که الهیات رهایی بخش در سالهای ۱۹۷۰ بنا بر نوشته‌های مفسرین آن به خود گرفته بود، نه با تکیه بر آنچه که خود تنولوگها نوشته بودند و چه بسا که بسیاری از تفسیرها بر اساس وحشت از نفوذ عقاید چپ یا در پاسخ نوشته‌ها و اعلامیه‌های گروههای مسیحی رادیکال یا سوسیالیست صورت گرفته بود. و البته موضع‌گیری واتیکان و اسناد منتشر شده به قلم راتزینگر نیز در جهت دادن به تفسیر مؤثر بود. در یک کنفرانس مطبوعاتی که با «گوستاوتی ارز» در ماه ژوئیه ۱۹۸۸ صورت گرفت، تقریباً تمامی سؤالات از جانب این خبرنگاران در حول و حوش مسائل سیاسی در ارتباط با مارکسیسم دور می‌زد. استفاده از تحلیلهای مارکسیستی، موضع الهیات

## **\* بازخوانی کتاب مقدس و بازسازی مفاهیم کتاب مقدس در پرتو واقعیات زندگی امروزی، الهیات‌رهای بخش را به نیروی برای دگرگونی جامعه تبدیل می‌کرد.**

دیگر در تلاش یافتن راههایی برای ایجاد هویت و احترام در فقرا و توجه به عقاید و خواسته‌های آنان به منظور کمک و یاری به آنان است.

در جای دیگر می‌بینیم که فیلسوف و نظریه‌پرداز معروف آرژانتینی «خوان اسکانون» استاد دانشگاه «سالوادور» در بوئنوس آیرس در کتاب اخیر خود، الهیات‌رهای بخش، مختصات و مراحل آن، الهیات‌رهای بخش را به عنوان یک نهضت واحد اعلام کرده است، ولی در آن چهار جریان را شناسایی می‌کند: موج اول و وظیفه شبانی کلیسا یعنی وظیفه کلیسای نهادی با ویژگیهای تبشیری فارغ از تحلیلهای اجتماعی (در اینجا لازم به یادآوری است که این موج گویای طرز تفکر بسیاری از اسقفان کلیسای رسمی کاتولیک آمریکای لاتین در ارتباط با الهیات‌رهایی بخش است و پاپ‌ژان پل دوم نیز از آن به عنوان «الهیات‌رهای بخش راستین» نام می‌برد). موج دوم در ارتباط با تفکر و عمل گروههای انقلابی یا نهضت مسیحیان طرفدار سوسیالیزم بر اساس تحلیلهای مارکسیستی، البته فارغ از جوانب الحادی آن، است (مانند آثار اولیه هوگواسمان). این موج خود را متعهد به انقلاب دانسته اما لزوماً به اعمال خشونت ایمان را در خدمت ایدئولوژی انقلابی و مبارزه طبقاتی می‌شناسد. موج سوم مبحث «پراکسیس» تاریخی را در نظر می‌گیرد. از دیدگاه این فیلسوف آرژانتینی، سرشناسترین سردمداران رهایی‌بخش افرادی مانند گوستاوگوتی‌ارز، لئونارد و برادرش کلودیس بوف هستند که پیرو این موج می‌باشند. فیلسوف نامبرده در ارتباط با موج سوم معتقد است که گرچه این برداشت تاریخی از الهیات از برخی عناصر مربوط به تحلیلهای مارکسیستی استفاده می‌کند، ولی به طور خیلی آگاهانه به کلیسا و سنت الهیاتی آن پای‌بند و معتقد باقی می‌ماند و برخلاف موج دوم که گرایش به نخبه‌گرایی دارد، این موج بر خود فقرا به عنوان عامل رهایی تأکید و کلیساهای پایه را اساس کار قرار می‌دهد. موج چهارم که اسکانون این فیلسوف آرژانتینی خود را از

رهای‌بخش و سوسیالیزم، کاپیتالیزم و دموکراسی و دیگر مسائل از این دست به قدری در ذهنیت افراد رسوب کرده است که در زمینه توجه مراجع کلیسا تعالیم کلیسایی و رسالت کلیسا در ارتباط با نص کتاب مقدس تنگناهایی ایجاد شده است؛ همان‌طور که مقامات کلیسای رسمی یادآور می‌شدند که تأکید بر مارکسیسم مانع از روشن شدن وضعیت سخت محرومین آمریکای لاتین شده است. به هر حال مسائل اجتماعی در سالهای اولیه ۱۹۷۰ در نهضت الهیات‌رهای بخش نقش عمده‌ای داشت. آنچه در اینجا حایز اهمیت است، تحول در سیر نهضت در سالهای اخیر است؛ به طوری که مباحث بیشتر درباره معنویت مسیحی است و فارغ از جزئیات و تحلیلهای اجتماعی، از کنار مارکسیسم می‌گذرد. به‌طور کلی باید گفت که الهیات‌رهای بخش در سالهای اخیر طیف وسیعی را در برگرفته است، از مباحث مربوط به معنویت در کتاب مقدس (از جمله آثار سگوندوگالبله) گرفته تا تحلیلهایی پرخاشجویانه (مانند آثار فرنانز هینکل‌آمن) و با توجه به همین تحول است که اخیراً پُل سیگموند در کتاب معروف خود به نام الهیات‌رهای بخش سفیدتر (Whiter liberation Theology) دو مرحله را مشخص می‌کند: ابتدا مرحله مارکسیستی و سپس مرحله کلیساهای پایه. (موضوع کلیساهای پایه در مصاحبه با میگزوبونینو مطرح می‌شود) و هر دو مرحله نه تنها مغایر یکدیگرند، بلکه به عنوان یک مرحله تکاملی در الهیات شناخته می‌شوند. این موضوع یادآور آثار اخیر گوستاوگوتی‌ارز نیز است که عمیقاً جنبه معنوی داشته و به تحلیلهای اجتماعی و شکایت از مقامات و تشکیلات کلیسایی کمتر می‌پردازد. از نظریه‌پردازان معروف دیگر «ژان لویی سگوندو» است که در کتاب اخیر خود تحت عنوان دو الهیات‌رهای بخش (Two Theologies of Liberation) دو مرحله را در سیر تحولات نهضت در نظر می‌گیرد: مرحله ابتدایی که همچون نوعی ایدئولوژی، در جهت ایستادگی در مقابل واژه‌ها و تعاریف سنتی و راکد مسیحیت و کلیسای نهادی و جوامع مسیحی به حساب آمده و در حقیقت روشنفکران، دانشجویان، مقامات کلیسایی و طبقه متوسط را مخاطب قرار می‌دهد (موضع خود لویی سگوندو نیز چنین است). و مرحله دوم که طی سالهای اخیر مطرح شده و در جستجوی همکاری و همدلی با فقرا و محرومین در کلیساهای پایه می‌باشد و به عبارت

آن می‌داند، در حقیقت برخاسته از عمل و تفکر خود مردم آمریکای لاتین است. «اسکانون» در معرفی این موج کسانی را که تحلیلهای مارکسیستی را بکار می‌گیرند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. از نظر وی مردم را هیچ‌گاه نمی‌توان صرفاً در رده‌بندیهای طبقاتی، اجتماعی و اقتصادی قرار داد، حال آنکه بایستی هویت تاریخی و فرهنگ مردم را در نظر گرفت؛ یعنی آن جنبه از رهایی را که در جان و روح مردم طی قرن‌ها ریشه دوانیده است.

مبحث معنویات در الهیات رهایی‌بخش را در آثار «سگوندو گالیله» بهتر می‌توان شناخت. از نظر وی برداشتهای مربوط به تفاسیر سیاسی و تحلیلهای اجتماعی از کتاب مقدس بنا بر دیدگاه برخی منتقدین تحریف شده است، حال آنکه اغلب آنها جنبه معنوی دارند؛ به ویژه از سالهای ۱۹۸۰ بر این امر تأکید بیشتر می‌شود. در اینجا به اختصار می‌توان گفت که منظور از معنویت این است که عیسی مسیح (ع) برای فقرا و با فقرا می‌زیسته است و نیز اینکه شناخت خداوند از طریق درک وضعیت فقر است. بدین جهت، نه مارکسیسم، نه انقلاب، نه خشونت و نه «میلیشیا بودن» با آن ارتباطی ندارد و موضوع اصلی همانا محبت و محبت به همسایه و پیروی از عیسی و نیز استفاده از مادیات در خدمت عدالت است. همان‌طور که «خوزه مِبِگَز بونینون» از الهیون سرشناس الهیات رهایی‌بخش، نیز در یکی از آثار خود به نام مسیحیان و مارکسیسم (سال ۱۹۷۶) از ارمیاء نبی نقل قول کرده که در آن از یوشع به خاطر عدالتخواهی ستایش می‌شود (۲۰۰۱۷: ۲۲:۱۳)<sup>۱</sup> و در ارتباط با هوشع نبی (۲: ۱-۴) گفته می‌شود که عدم شناخت پروردگار مساوی است با شکست رعایت عدالت: شناخت خداوند همانا شناخت عدالت است.

بدین ترتیب در کلیساهای پایه، تشکر و عبادت در کنار هم صورت می‌گیرند. مصلوب شدن به معنای پیام رهایی است، نه یک استراتژی یا یک برنامه سیاسی. سلطنت الهی نیز به مفهوم جامعه‌ای است که در آن بتوان از گناه و از اشکال مختلف سلطه و استثمار انتقاد کرد، نه دفاع از سوسیالیسم. چه چیزی در این معنویت مهم است؟ قطع سیاسی با جهان و فرهنگ سلطه که پیروی از آن بت‌پرستی است. چنین کاری یعنی بازسازی جامعه، یعنی بت‌شکنی، زیرا بت‌پرستی دشمن ایمان است. بدین ترتیب به طور کلی در امر معنویت، بررسی واقعیات در

پرتو کتاب مقدس و نص صریح آن صورت می‌گیرد. از سوی دیگر در عصر حاضر کثرت‌گرایی فرهنگی در سطح جهانی، به دنبال «کاتولیک بودن» کلیسا یعنی جهانی بودن آن، نیازمند یک موج اروپازدایی از آن و رهایی از اسارت فرهنگ حاکم است. این نکته یادآوری می‌شود که در برزیل واژه desnortificacao بسیار متداول شده است که منظور از آن «شمال‌زدایی» است، چرا که مسیحیت بیشتر از جانب نیمکره شمالی ساخته و پرداخته شده و برای جهانی شدن آن نیاز به شمالی‌زدایی از آن است، زیرا فرهنگ یونانی - اروپا مسیحیت را به نیمکره جنوبی انتقال داده و نمی‌تواند به آن سرزمین کاملاً تعلق داشته باشد، مگر اینکه تحول یابد.

مسئله فرهنگ حاکم مسیحیت اروپا، یادآور دورانی است که کشیشان فرانسوی در ابتدای قرن حاضر اعلام کردند ایمان یعنی اروپا و اروپا یعنی ایمان (La foi c'est l'Europe, l'Europe, c'est la foi) و یا آنکه در همه جا به نام مسیحیت صحبت از تمدن مسیحیت غرب (Western Christian Civilisation) شده است.

بدین ترتیب با توجه به جریانهای فکری موجود در حرکت الهیات رهایی‌بخش می‌توان گفت موضع منتقدین نسبت به آن با یکدیگر فرق دارد و از همین روی تأکید بر این موضوع می‌شود که هر نوشته‌ای را نباید به مثابه آثار «گوتی ارز»، «بوف»، «سگوندو» و «میگز بونینون» دانست. برخی از این نوشته‌ها طبق نحوه برداشت گروههای افراطی چپ یا «میلیشیا» و برخی دیگر بر اساس تفسیرهای کلیساهای رسمی منتشر می‌شوند. با این حال با توجه به منابع و مأخذ سالهای اخیر کم و بیش می‌توان اذعان داشت که الهیات رهایی‌بخش از ماهیت پایداری برخوردار نبوده است. از همین روی اظهار نظر می‌شود که از آغاز این نهضت تاکنون تحولات آن تا حدی با تاریخ معاصر آمریکای لاتین تطابق داشته است: الهیات رهایی‌بخش ابتدا در زمان برخوردها و مبارزات شدید طی سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکل گرفت. کوبا و شیلی امیدهایی برای درهم شکستن کاپیتالیسم وابسته به وجود آوردند. دیکتاتورهای نظامی سرکوب و اختناق در جهت بنسزدایی ظاهراً تا حدی فروکش کرد. تحلیلهای اجتماعی لبه تیز شمشیر را متوجه کاپیتالیسم و وابستگی می‌کرد. برخی از مسیحیان رادیکال نیز به گروههای انقلابی زمان پیوسته و به‌طور علنی اتحاد کلیسا را که از